

# اصول تحقیقات فلسفه

لغات و السنه

- ۴ -

ترجمه و نگارش فاضل قاری  
عبدالله خان از سخندان فارس

یوسته بگذشته

علمای زبان از ابدال حروفی که در کلام اطفال واقع می شود اصول و قواعدی استخراج نموده اند و تفصیل آنکه در مزاج و اعضای کودک رطوبت بیشتر و غدود و رگهای آنها سطرب و آما سیده باشد از بجهت در کام و زبان و لب و دهان آنها تیزی و خفت نیست ناهر حروف و اکامل از مخرج اصلی آن ادا کنند بلکه حرف از این طرف و آن طرف مخرج ادا می شود و در نتیجه حرفی قریب المخرج بحرف اصلی کلمه از زبان اطفال بیرون می شود. مثلاً در مابین (تا و دال) و (را و لام) قرب مخرج است و از آن از تکرار تلفظ ظاهر می شود چنانکه اگر به تجربه دوسه دفعه بت 'بت' بد 'بت' ابد بت بد یا پار بان نار نال گوئیم تا به دال و را به لام یا بر عکس شدن کلامی شود مثلاً این چنین است کحال اطفال در سائر حروف قریب المخرج - اما در حروف قریب المخرج ابدال واقع نمیشود. این کیفیت در سائر السنه واقع و حروف قریب المخرج در هر زبانی با یکدیگر ابدال میگردد و بنا برین علمای زبان قواعدی از بهر ابدال حروف وضع نموده اند.

ابدال حروف در قواعد فارسی فصل مبسوطی داشته چه از عهد قدیم در هر قطعه از خاک ایران علما و شعرا برخاسته و آنها تالیفات عدیده داشته اند اما لفظ و لهجه هر يك جدا بوده است لذا الفاظ مستعمله این اساتید سرمایه کتب فرهنگ و قواعد زبان فارسی گردید چه اهل لغت از کلام آنها لغت و اهل قواعد دستور

استخراج نموده هر لفظی لغتی مستقل گردید و در تقریر و تحریر شیوع یافت تا آنکه فارسی زبان و غیر آن همه آن الفاظ را لغت دانسته قبول کردند و جا داشت که قبول کنند چه لغت آنست که عام و خاص آنرا استعمال نمایند و در تقریر و تحریر رواج یافته در اظهار مطلب و انواع اغراض کامل بدرد بخورد.

قانون تجربه، مشاهده حاکی است که هر لفظی در آغاز عام و بازاری بوده و بقلم غلط بشمار رفته است اما پس از آنکه قبول عاموره گشته و در زبان خواص امت جا گرفته و نظم و نثر سند تحریری آن نوشته اند همان لفظ از جرکه الفاظ عامیانه برآمده در رشته لغت فصیح جا گرفته و از اجزای زبان شمار گشته است. و نیز ابدالی که از فتور تکلم یا خطا در مخرج روی کار آمده و آنرا غلط می پنداشتند بعد از مرور زمان قاعده اعلال و ابدال گردیده و بنا برین قاعده ذیل استخراج مییابد که در عالم سخن؛ نه هیچ لفظی صحیح و نه هیچ لفظی غلط باشد بلکه هر لفظی که زیور قبول عام در یابد و رواج تمام گیرد همان لفظ صحیح است و اگر چنین نباشد صحیح هم مردود و متروک خواهد بود.

در اکثر ممالک ایران الف و لام و ک و م و ن کلمات ایران زبان و غیره و او تلفظ کرده ابرون و زبون میگویند. لیکن این تغییر لهجه در نظم و نثر استعمال نیافته و ازینجهت از لغت و قواعد ابدال خارج و تلفظ آن غلط بشمار میرود. از شاعری استعدادی از اهالی ایران مصرعی مخاطر دارم که میگوید: کار معجون کمونی (۱) میکنند پیکان او.

از اینجا که تم قلمرو ایران گمان را کمون تلفظ میکنند شاعر بیچاره بسبب بی علمی خود لهجه غلط را صحیح پنداشته و بخوبی خود مضمون تازه ازان (۱) کمون؛ زبیره خراسانی و جوارش کمونی معجونی است مرکب که از برای مضم نافع است.

پیدا کرده آری همین غلطی بنیاد لطافت مضمون بندی او گردیده .  
 لطیفه وقتی هندی نژادی با ایرانی صاحب زبانی گفت : آقا ! اکثر اهل  
 زبان را دیدم بجای غ ا ق میگویند . ایرانی بر آشفته گفت : کسی ( قلط )  
 گفته باشد .

ابدال حروف در الفاظ متحده بین فارسی و سانسکریت قرار قواعد عدیده ایست  
 که بر طبق همان قواعد ابدال حروف در آنها واقع می شود .  
 تمام افکار فلسفه زبان را بطور نقشه طرح میریزیم تا آشکار گردد که علت  
 ابدال حروف در بین الفاظ دو زبان همین طبیعت ملك و طبیعت زبانست که بقوت  
 اینها خود بخود ابدال واقع میشود . و راجع بحال هر حرف مثالی چند می آوریم  
 تا معاینه رود که طبیعت زبان دو زبان چند قاعده داخل است . از تأمل در بعضی  
 از این ابدالها که هر نقطه آن نیز اوار کمال تحقیق است شاید به نکته تازه و ارسیم  
 که در کتب ذکر نیافته باشد چه در فوق نگاریم رفته بود که اکثر ابدال واقع  
 در لفظ و معنی کلمات در کتب مذکور است بلکه اکثر ازینگونه ابدال را  
 ما بچشم خود دیده ایم و چون در بین این تغیرات آن تغیرها فرقی نیست و گوشت از ناخن  
 جدا نمیکرد ما هم این تغیرات را باعث افتراق ندانیم .  
 اکنون از مخزج حروف صحبت میکنیم تا بجای آواز هر حرف معلوم و در ضمن  
 قرب مخزج در بین بعضی حروف که با هم ابدال می شوند ظاهر شود :

۱ - مخزج 'ء' آوازی این دو حرف از یایان حلق نزدیک بسینه خارج میشود .

۲ - 'خ' 'غ' مخزج این دو حرف بالای حلق است

۳ - 'ق' 'ك' 'گ' آوازی این حروف از اقصای زبان بیرون میشود

۴ - 'ش' 'ج' 'چ' 'ژ' مخزج این حروف وسط زبان است

۵ - 'ل' 'ن' 'ر' از طرف زبان ادا می شوند

- ۶ - مخرج ت ، ت ، د ، د مخرج این حروف طرف زبان و بن ثنابای علیاست
- ۷ - س ، ز مخرج این دو حرف طرف زبان و فوق ثنابای سفلی است
- ۸ - ب ، پ ، ف ، م ، و ، این حروف شفوی و مخرج آنها لب است

### حرکات

حرکات مقصوره مانند آ، ا، ا و حرکات ممدوده مانند آ، ای، او در سانسکریت و هم در ژند و بهلوی با اجزای حرفی بکجا نوشته میشد و همچنین ( ن ) در سانسکریت و هم در ژند و بهلوی صور مخصوصی داشته و چند قسم نوشته میشده و دیگر خصوصیات کتابتی هم بوده که از کتابت زبان مذکور بحروف عربی صور نخستین خود را ترک داده است .

ابتدا به ساکن در سانسکریت عمومی دأرد و احتمال می رود که در السنه قدیم فرس نیز ابتدا بساکن بوده باشد .

اما در طبیعت خاک عرب ابتدا بساکن نیست و عرب بهمین عادت گرفته است که ابتدا بساکن نباشد و چون مصنفین اول در زمان بعد از اسلام عرب یا شاگردان عرب بوده اند و در فارسی هم در بعضی الفاظ الف آغاز را اصلی و در بعضی زائد میگویند احتمال می رود که عرب در الفاظ ابتدا بساکن فارسی برای سهولت نطق خود الف وصل در آورده و بعدها بالف زائده شهرت یافته باشد مانند : اشکرف شگرف ، اسمندر ، سمندر و اشکم ، شکم ، اشتر ، شتر که بهر دو گونه استعمال یافته است . لیکن که میدانند که در چنین الفاظ الف اصلی است با الف وصلی عرب اما بتأمل ظاهر می شود که اگر الف ازینگونه الفاظ بیفتد طبیعت بسکون ما بعد میل میکنند و چون زبان ما بآن عادت ندارد اندک حرکت بآن میدهد و از آنجا که

فارسی در طرز تحریر و اقسام حرکات و غیره با سانسکریت مطابقت دارد شاید ابتدا بساکن نیز در فارسی بوده باشد.

اما خط سانسکریت از دست چپ بدست راست و خط ژند از دست راست بطرف دست چپ نوشته می شود.

### الف مده

در الفاظی که الف مده در فارسی می آید در سانسکریت نمی آید و در الفاظیکه در سانسکریت می آید در فارسی نیامده.

(۱) بستر: در فارسی بمعنی نهالی کوچک و بستار در سانسکریت بمعنی گسترده آمده ترس در فارسی بمعنی بیم و در سانسکریت ترس همین معنی آمده.

مه در فارسی و (مها) در سانسکریت بمعنی بزرگ است.

دو اسم عدد در فارسی بدون الف و در سانسکریت دو ابا دویتا با الف تلفظ می شود.

زلو و - زلوک - در فارسی و (جلوکا) در سانسکریت معروف است.

شاخ در فارسی و شاکها در سانسکریت بیک معنی است.

(۲) گاو در فارسی و گو در سانسکریت آمده.

پار در فارسی بمعنی سال گذشته و حال پیشتر از آن را هم گویند و - بر - در سانسکریت بهمین معنی آمده و در آثار علمیه استعمال پوتر بمعنی پسر و - پوتر - نواده و پناه جد و بر پناه بمعنی پدر جدا آمده پارینه را در کتب فارسی منسوب به پارمی نویسند ازینجهت قدیم را پارینه گویند. و در سانسکریت بران برانا و - براتن - و پراچین بمعنی قدیم آمده و شاید پارینه از پراچین و براتن صورت گرفته باشد زیرا از مفهوم پارینه مطلق قدامت معلوم می شود نه یکسال گذشته یا چیزیکه بران یکسال گذشته باشد.

ناو در فارسی کشتی کوچک و نو در سانسکریت بهمین معنی آمده

مندك در فارسی متاع کساد و نارواج و مندا در سانسکریت بمعنی اندك و  
و بی نصیب و سست و بیبار و کهنه و بی عقل آمده .

کفور در فارسی و - کرپور - در سانسکریت بیک معنی است ( رجوع بفصل - ر - )

### الف متحرك

الف متحرك در فارسی اکثر اصلی است که حذف نمیشود مانند اختر ، ارمغان  
و غیره گاهی حذف نیز میشود مانند اشتر ، شتر - اسمندر - سمندر - و چنانکه  
شرح رفت اینگونه کلمات هر دو رنگ آمده . پس گاهی اهل زبان الف زائد  
در کلمه می آورند و گاهی الف اصلی را می اندازند مثال زیادت مانند : بر ، ابر -  
بی ، ابی با ، اباست این زیادت خاصه نظم بوده درشش هفت قرن پیش اما  
در نثر نبوده و در نظم قرون اخیر هم متراک کشته بود تا آنکه از چهل پنجاه  
سال بانیطرف باز در قصائد استعمال یافته است . بر خلاف (اگر) حرف شرط که  
در نظم و نثر همیشه بالف مستعمل است و (گر) (۱) بدون الف مخفف آن مخصوص  
بنظم میباشد .

(ز) مخفف (از) تنها در نظم آمده . از کلمات <sup>طالع</sup> کتوره کرفوق معلوم می شود  
که الف متحرك دارای هر دو خاصه است چنانکه گاهی حذف و گاه زیاده میشود  
و چون در بین الف و هاقرب مخرج است ( رجوع به بحث مخرج حروف ) .

الف بدل ازهایم آید مانند افیون و هیپون و غیره از بن قبیل الفاظ بسیار است  
که اهل زبان بهر دو رنگ استعمال کرده اند . و معلومست که در مزاج این دو حرف  
میلان ابدال موجود است بنا برین میگوئیم اگر در لفظی الف متحرك بدل ازها بوده  
و لفظ مذکور در سانسکریت هم باشد آشکار می شود که در اصل همین بك نام بوده که  
از نقل در محیط دیگر این شکل را اختیار نموده است و چنانکه سائر وضع اهالی باقتضای  
(۱) امروز چیز نویسان در نثر نیز - اگر - و - از - را بدون الف استعمال میکنند .

محیط تغییر پذیرفته لب و دهان آنها نیز در اثر این تغییر، نوین لهجه در تلفظ گرفته و در نتیجه در لفظ هم اثر نموده و الف بسبب قرب مخرجش به ها مائل گشته و اخیراً (ها) گردیده و شخص فی خبر از ابدال صورت لفظ پندارد که مثلاً نام آن چیز در فارسی چنین و در سانسکریت چنان است. حال آنکه حقیقهٔ بک لفظ و نام بک چیز بوده

### امثلة حذف الف

بک در فارسی و ایک در سانسکریت اسم عدد آمده .

ابرودر فارسی و بهرو در سانسکریت بمعنی تضرع معروف است .

سته در فارسی و استوه در سانسکریت طعام شب مانده را گویند .

### امثلة ابدال الف به ها

ای در فارسی وهی و ائی در سانسکریت حرف نداست .

استه و هسته در فارسی عموماً بمعنی استخوان آمده و خسته زردالو و خرما و

غیره را نیز گویند و استهی در سانسکریت بمعنی مطاق استخوان باشد و شاید بسبب

تغییر زبان و تغییر لهجه (ته) مخلوط به ها از استهی به (ت) خالص و (های آن)

به های مختلفی بدل و (یا) حذف گشته است <sup>معنی</sup> شده باشد. انگوزه را که

نام هندی آن هنگ و صمغ <sup>مخلوط</sup> در سانسکریت (هنگو) گویند شاید (زه)

در آخر آن بفارسی زیاده آمده یا اصلی بوده و در سانسکریت حذف شده باشد .

گاهی الف آغاز در فارسی به (یا) بدل می شود مثل ار آمد. بیامد و از افتاد

بیفتاد در سانسکریت نیز این قاعده جاری است .

ابددر در فارسی بمعنی اینجا و اکنون و در سانسکریت - اتر - بمعنی اینجا و آن بتر

غیر اینجا و - اتر - آنجا را گویند. و - اتر - در زبان (۱) برج باشا ایدهر و در هند

(۱) برج بها شا باراه مفتوح و بای مخلوط به ها در لغت هند زنی بوده که در آکره و مترا

و نواحی آنها رواج داشته و زبان هندی امروز از آن مأخوذ شده .

ادهر گردید و شاید در فارسی - ا بدر - شده باشد.

### الف ممدوده

الف ممدوده در آغاز کلمات در فارسی گاه محذوف و گاه مقصور می شود اما در صحت لفظ خلل وارد نمیکردد و شاید بواسطه این تغییر کدام کلمه فارسی؛ سانسکریت گردد زیرا این تغییر خاصه الف ممدوده است مانند ادرك که لفظ فارسی است و در سانسکریت آدرك (۱) تلفظ می شود. و معلوم است که الف ممدوده در بعضی الفاظ مقصور و مفتوح میگردد و بنا برین میتوان گفت که لفظ یکی بوده تنها در کیفیت آهنگ الف تغییر آمده (ء) در فارسی حذف گردیده باشد.

آهار هم در فارسی و هم در سانسکریت بمعنی خورش است اما در فارسی از محاوره و کتابت افتاده لیکن (ناهار) منفی آن در محاوره و کتابت هر دو مستعمل است و ناهار از اول صبح تا هنگامی است که چیز خورده نشود.

آش در فارسی طعام معروف و آشن در سانسکریت مطلق طعام و اشت شخصی را گویند که چیزی خورده باشد. ناشتا در فارسی مرادف ناهار (یعنی تا آنوقت که شخص چیزی نخورده باشد. و قبایس مقلصی است که در قرون قدیمه (اشتا) بمعنی خوراك خورده با خوراك بوده و علامت آن متروك شده باشد.

آتش در فارسی معروف و هتاشن (۲) در سانسکریت بمعنی خورنده خود و فنا کننده

- (۱) از ادرك و آدرك و آشن برمی آید که گاه الف ممدود فارسی در سانسکریت الف مقصور تلفظ می شود و گاه الف ممدود سانسکریت در فارسی مقصور میگردد.
- (۲) شخص از انگلیسها که از ژند و پهلوی و سانسکریت اطلاعی داشت اعتراض نمود و گفت: - هتاشن آتش هوم را میگویند و لفظ - آتش - عام است و نیز شخص مذکور گفت که - آتش - را در زبان ژند (آترش) گویند و در بعضی از تراکیب - شین - آترش حذف گشته (آتر) ماند و - آتر - آذر گردید. هوم - بزبان هندی ضیافت آتش را گویند و چنان بود که انواع روغنها و حبوبات و اقسام گوشت در آتش اندازند و آفونها خوانند تا به زعم خود شان مدعائی که داشته باشند بحصول پیوندند. نقل از جهانگیری. مترجم



خود آمده و نظر باین آتش نیز هتاشن گفته میشود چون در فارسی گاهی الف ممدوده مقصوره میگردد و الف مقصوره به (ها) بدل میشود شاید از تغییر لهجه بمرور دهور آواز - ه - پیدا کرده باشد. نون هم در فارسی و سانسکریت زیاد حذف میشود تا اینکه از ابدال حروف و حرکات رفته رفته آتش شد (۱) (رجوع بفصل شین) آستان در فارسی دهایز و ستهان در سانسکریت مطلق جارا میگویند. و چون در خود فارسی الف ممدوده گاه قصر و گاه حذف میشود از بودت و نبودت در سانسکریت هیچ خلل در اتحاد لفظ وارد نمی آید.

آغاز در فارسی - ا - کر - در سانسکریت بمعنی ابتداست و در زبان راج باشا آگاه میگویند در فارسی - را - به - الف - بدل گشته و - زا - زیاد شده.

ب

- با - و - از - از بک مخرج و ده و گویا در طبیعت موافقت از پنج جهت در فارسی بک بدیگر بدل میشوند مانند باز - و از - آب - او - سیب - سیو - اکابر علمای عنود را که سانسکریت سخن میزنند دیده ایم که در تلفظ بین این بوده معلوم نمیشود که ب میگویند یا (و) و بملت آست که در اکثر الفاظ فارسی که با سانسکریت در اصل متحد است - ب - بدل از اول اوستایم انسانی

(۲) آبتن ، آبت ، آ بسته در فارسی بمعنی زن حامله و زمین شد بار است که برای کشت تهیه میکنند.

و آبت به شین معجمه بمعنی هفته رینهان و آوست در سانسکریت بمعنی در آمدن چیزی است در چیزی ؛ علف و چون در معنی هر دو هفتگی ملحوظ است شاید در اصل هر دو لفظ متحد باشند

- (۱) بر طبق بیان مذکور باید آتش - هتاشن شده باشد.
- (۲) فرهنگ جهانگیری آبت را بکر (با) مرادف آبتن و آبت را نیز بکر با بمعنی زهدان (رحم) و بفتح - با بمعنی زمین شد بار ضبط کرده. مترجم .

بانگ : در فارسی و واگ در سانسکریت بمعنی آواز است و چون این لفظ با لفظی که در اولش میم یا نون باشد پیوست شود در سانسکریت آواز - وانگ - میدهد و ( وانگ ) هم در فارسی بمعنی بانگ است .

بار : در فارسی بمعنی نوبت است مانند یکبار ، دو بار و و در سانسکریت بهمین معنی آمده ناب و ناو : در فارسی بمعنی گرمی و فروغ و در سانسکریت ( ناو ) بهمین معنی است که در اصل تپ بوده .

بیو ه : در فارسی و ودهوا در سانسکریت بمعنی زنی است که شوهرش مرده باشد بیو . بیوک : در فارسی معنی عروس و در سانسکریت وواه و بواه و بیاه بهمین معنی آمده . باد : در فارسی معروف و وات در سانسکریت مرادف آنست .

بند : پای بند در فارسی از بند گرفته شده و در سانسکریت پاو و نده مرادف آنست مرکب از - پاو - معنی - پای - و - و نده - بمعنی بند .

بنده : در فارسی بمعنی خدمتکار و تابع فرمان و بندگی ماخوذ از ان بمعنی طاعت و اطاعت و ( وند ) در سانسکریت فرمانبر داری است . شاگرد در تعظیم استاد میگوید : وندی جگت کرو .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

عرب و فارس هر دو مخرج این حرف را ندا رند و بجای آن در تلفظ - ب - یا - پ - خالص میگویند چنانچه بهائی را بائی و بهول را پول گویند .  
ابر : ( معروف ) در فارسی و - اهر - در سانسکریت تلفظ می شود .  
ابرو : ( رجوع به فصل الف )  
بیم در فارسی و بهی در سانسکریت نرس و بهیم امر خوفناک را گویند .  
بار در فارسی معروف و بهار در سانسکریت بهمین معنی آمده .

بخش: در فارسی وژند بمعنی قسمت و بهاک در سانسکریت مرادف آنست و از بهج نیز ماخوذ میشود و شاید یکش که لفظ سانسکریتی است - بخش - شده باشد .

برادر: در فارسی و بهراتر در سانسکریت آمده .

بروت ( شارب ) و در سانسکریت بهرودت گویند . مرکب از بهرو بمعنی ابرو و ( دت ) که معنی فاعلیت را میرساند و چون بروت در مقابل ابرو واقع شده گویا برتبه آن رسیده .

آزاد: شاید بزرگ فارسی زبان ازین نکته آگاہ بوده باشد . ( چار ابرو زدن ) در محاوره بمعنی صفائی چهره است .

بوم: در فارسی بمعنی زمین و جا و مقام و بهومی و بهوم در سانسکریت بمعنی زمین است .  
 بته: بتو در فارسی بمعنی بدو خشکه و بهکت در سانسکریت مرادف آن آمده و همین لفظ است که در زبان برج ناسا بهست و بهته و در فارسی بواسطه ابدال - بته - و بتو - گردیده .

### پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

باء واقع در کلمات فارسی گاهی در سانسکریت آواز ( پ ) میدهد و شاید که علت ابدال آواز بترک و وطن . تغییر آب و هوای محیط باشد و کلماتی چند بطور مثال از فارسی و سانسکریت می آوریم :

باب در فارسی پدر و بابا مزید علیه آنست و در سانسکریت وژند ( باپ ) آمده

شب ( معروف ) و در سانسکریت ( شیا ) آمده .

کبوتر را در سانسکریت ( کبوت ) گویند ( رجوع به فصل ر )

کرباس معروف در فارسی را در سانسکریت ( کباس ) گویند .

هر پاسب (۱) ( رجوع به فصل - ها - )

آب را در سانسکریت - آبه - گویند .

نباس در فارسی و ( نپسیا ) در سانسکریت معنی عبادت است .

بود در فارسی مقابل نار و بیونی در سانسکریت بهمین معنی آمده .

گاهی ( پ ) فارسی در سانسکریت آواز ( و او ) میدهد مانند .

اسب که فارسی است و در سانسکریت اشو میگویند .

گاهی پ حذف می شود مانند :

وای در فارسی معنی چاه زینه دار است و وایی در سانسکریت و - وان - یا -

واین - در زبان برج باشا بهمین معنی است مگر کجاست که گویند ( پ ) در اصل

ماده نبوده و در سانسکریت زیاده گشته با در اصل بوده و در فارسی حذف شده

اکنون در عرف عام و این یا با این میگویند در دهلی چاه زینه داری به با این

احمد مشهور است .

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجمع علوم انسانی  
ت ( ت ) در خود فارسی بسبب قرب مجریج و مناسبت مزاج به دال بسیار بدل  
میشود مانند توت ، تودیت ، بدیس اگر دو کلمه در فارسی و سانسکریت بواسطه این  
ابدال متحد گردد و در نتیجه هر دو را از یک ریشه بدانیم چه مضائقه خواهد  
بود . مانند :

تاک که در فارسی درخت انگور و دراکشا در سانسکریت خود انگور را میگویند

و همین لفظ است که در زبان برج باشا تحریف شده ( داک ) گردیده .

گاهی ناه موجود در کلمه سانسکریت در فارسی حذف میگردد یا برعکس میگوئیم

( نا ) در اصل نبوده و در سانسکریت زیاده میشود مانند :

(۱) یعنی ستاره . جهانگیری .

پور ( پسر ) فارسی که در سانسکریت ( پوتر ) میگویند .

۵۲

آواز ته در خاک فارس نیست و اگر در لفظی این حرف بیاید فارسی زبانها تاء  
خالص تلفظ میکنند .

و بنا برین اگر در الفاظ قدیمه اتفاقاً ازین قبیل کلمات سراغ یافته و آنرا دلیل  
انحداد پنداریم چندان دور نیست

ستیادرزبان ژند بمعنی دنیا و ( ستهی ) در سانسکریت بمعنی موجوده بوده که در برابرش  
هستی است در فارسی موجوده احتمال میرود که این سه لفظ از یک ریشه باشند .

استه در فارسی و استهی در سانسکریت مرادف آن آمده .  
( رجوع به فصل الف ) .

ت

ت مختلط به ط در خاک عرب و فارسی یافت نمیشود اهالی آن دوسر زمین  
بجای آواز این حرف ( ت ) تلفظ میکنند ، ازینجهت : -

انگشت در فارسی بتاء خالص و در سانسکریت بتاء مختلط به ط تلفظ میشود و  
فرق دیگر آنکه انگشت در سانسکریت بمعنی ( ز انگشت ) آمده .

اشتر فارسی در سانسکریت اشتر تلفظ می شود .

آوشت در سانسکریت آوشت است رجوع به ماده ایشن که در سابق مذکور شد  
مشت در فارسی و مشت در سانسکریت بیک معنی است .

بتو و بته ( ۱ ) در فارسی بمعنی قیف که بر دهان بوتل گذاشته

کلاب و امثال آن در آن میریزند و در هندی بتا و تا بهمین معنی است ماخوذ

( ۱ ) بتو بفتح تین بمعنی مشرق و بضم دوم بمعنی قیف آمده و بتهمین معنی دوم مرادف آنست  
و نیز بت بمعنی خشکه است که سابق مذکور شد نقل از چهار انگیری مترجم .

از ورتل بمعنی چیز مدور . بلی این تغییر لهجه که در هندطوری و در فارسی طوری آمده چندان شکفت نیست .

ته در فارسی بمعنی زیر و ستها ، مرادف آن در سانسکریت آمده و از همین ماده است نهاه و آنها بحر محیط زیرا ته آن معلوم نمیشود .

چنوک و چغوک در فارسی و چتکا در سانسکریت بمعنی گنجشک است .

دشت در فارسی و دشت در سانسکریت بمعنی بدوزشت آمده . در ماده دشنام

و دشمن طرفی ازان بیان می شود .

سرشت - در فارسی - و - سرشتی - در سانسکریت بمعنی طینت و خلقت آمده .

### ج

ج بسبب مناسبت طبیعی به چند حرف بدل می شود از انجمله است ابدالش

در فارسی به کاف مانند جهان ، گهان - نارنج ، نارنگ . گاهی به ( یا ) بدل

میشود مانند جوغ ، یوغ . و ازین قبیل است ابدال آن در فارسی و سانسکریت نیز

جوغ و یوغ هر دو خاص لفظ فارسی است بمعنی چوینی که برگردن گاو قلبه

می بندند و در سانسکریت - یوگتر - گویند که یو اسطه ابدال جوا (۱) - گردیده .

بلی لفظ يك خانه واده است که در اثر اختلاف محیط تغییر لهجه نموده است .

جو غله معروف را در سانسکریت ( یو ) میگویند .

جوان فارسی است و در سانسکریت ( یوا ) مرادف آنست و یون جوانی را گویند

و در زبان برج باشا ( جوین ) گردیده .

تنبيه :- کلمات آریا - ایریا - ایران که بلهجه های مختلفه در السنه ، مختلفه تلفظ

(۱) جو - و جوان نیز بمعنی یوغ در فارسی آمده و شاید نون از جوان حذف گشته و جوا

گردیده باشد . مترجم

می شود از کتب شاستری برمی آید که چون این قوم بهندوستان آمدند و آبادی آنها از کوه همالیا تا حدود گوه بند یا وسعت گرفت . برای فرق و امتیاز خود از مردم بیکانه نام خود را آرج گذاشتند و اقوام غیر خود را انارج نام گذاشتند و شاید اناری که بمعنی نادان و بی هنر است ان آریا بوده . طرفه آنکه در کتب قدیمه فارسی ابرین و ابران بمعنی شریف و دانا و هنر مند بوده .  
 قرابت نزدیک در میان ج و چ ظاهر است .

چندال در فارسی بیهوده و پوچ و ارزل و شراب خوار را میگویند و در سانسکریت فرقه پستی را چندال گویند . که در ایام پیش از اسلام شراب کشی و خوک چرانی و دیگر ازین قبیل کارهای ننگین میکردند .

پنج به جیم در فارسی و به چ در سانسکریت اسم عدد است .  
 مکر میج در فارسی و مکر میچ در سانسکریت نام نوعی است از نهنک .

( تا تمام )

پروفسور شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

